تأیید مفاد روایت حفص در روایات باب احکام ملابس وسائل

حال آن چیزی که در تأیید روایت حفص میخواهم، بگویم این است: ببینید روایت حفص یک محتوایی ندارد که شما فقط ظاهرش را ببینید که شبیه حرف سفیان ثوری است. اصلاً این جور نیست. روایت حفص موافق معظم و طیف بسیار وسیعی از روایات است که نه تنها نقش القای عادی، بلکه نقش محوری دارد؛ در معارف دینی و روشن دینی. اگر شما در وسائل نگاه کنید؛احکام الملابس هست. بعد از اینکه صاحب وسائل لباس المصلی را فرمودند، ابواب بسیار خوبی دارند. ابواب احکام الملابس را ذکر میکنند. کلاً احکام لباس را ذکر میکنند. عنوان باب هشتم، این است: «استحباب لبس ثوب الحسن من خارج و الخشن من داخل کراهة العکس». نظیر اینها باز هست. اگر در همین ابواب ملابس نگاه کنید روایات بسیار زیبایی هست.

جلسه‌ی روضه‌ای بود؛ یک آقایی آمده بود؛ عمامه‌شان را باز میگذاشت؛ معلوم بود که ذهناً گرایش‌های خاصی داشت. یک مطلبی رد و بدل شد. به حاج آقا تند جواب داد که روحانیون و علماء این جور ... . اولین بار بود و همینطور در ذهنم هست. حاج آقا از نحوه بیان او ناراحت شدند. یعنی نحوه بیان همان نحوه بیان سفیان ثوری بود. حاج آقا ناراحت شدند. همین روایت وسائل در ابواب الملابس را فرمودند. فرمودند در وسائل روایت آمده است که «و لقد كان يتجمّل لأصحابه فضلاً علی تجمّله لأهله»[1]. خیلی است. نصف سطر است اما چقدر مطلب در آن هست. حضرت علیه السلام، هم برای داخل خانه و هم برای اصحابشان «یتجمل». در همینجا روایت دارد: «انّ اللّه جمیل یحب الجمال»[2]. مراجعه به اینها بر عهده خودتان.

معرفی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله، به عنوان اسوه، در نهج‌البلاغه و تعبیر «خَرَجَ مِنَ الدُّنْیا خَمیصاً»

فقط آنچه که میخواهم بگویم و مطلب مهمی است، خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در جلس قبل اشاره کردم. بعضی از فقراتش را اشاره میکنم. شما کل خطبه را ببینید. خطبه شماره صد و شصت است.

شاگرد: نسخه شما چه نسخه‌ای از نهج‌البلاغه است؟

استاد: برای آسید هاشم میلانی است که در عتبه نجف چاپ شده است. در این خطبه شریف حضرت علیه السلام همان سنخ مطالب روایت حفص را میفرمایند. اول میفرمایند: «وَ لَقَدْ كانَ فی

رَسُولِ اللّٰهِ صلّی اللّٰه علیه وآله کَانَ فِی الْأُسْوَةِ»[3]. بعد هم سراغ حضرت موسی و حضرت داود و حضرت عیسی می‌روند. می‌فرمایند ببین این انبیاء به چه صورت بودند! تا اینجا که می‌فرمایند: «فَتَأَسَّ بِنَبِیِّکَ الْأَطْیَبِ الْأَطْهَرِ»؛ به همین پیامبر تاسی بکن. «فَإِنَّ فِیهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّی». حضرت علیه السلام عبارات عجیبی دارند؛ «أَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْیَا بَطْناً»؛ یعنی کسی مثل پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نبود که شکمش از دنیا خالی باشد. خُمص البطون یعنی دل خالی. ما می‌گوییم دلش لاق زده است. اینها منظور من نیست. عبارتی که جلسه قبل گفتم، این بود: حضرت علیه السلام در آخر حدیث می‌فرمایند: «خَرَجَ مِنَ الدُّنْیَا خَمِیصاً»؛ درحالی‌که گرسنه بودند از این دنیا رحلت کردند. «وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِیماً لَمْ یَضَعْ حَجَراً عَلَی حَجَرٍ»؛ یک سنگ روی سنگ نگذاشت.

آیه «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»

جلسه قبل گفتم حضرت سنگ روی سنگ نگذاشتند؟! معلوم می‌شود منظور این است که سنگی روی سنگ نگذاشتند که سر سوزن رنگ دنیا در آن باشد. در مجمع البیان[4] ذیل آیه شریفه «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»[5]، روایتی را نقل کرده‌اند که به انس [بن مالک] می‌رسد. می‌گوید حضرت آمدند و ناراحت برگشتند. صاحب آن خانه هم آمد و حضرت به او اعتنا نکردند، ناراحت شد و گفت حضرت با من خیلی بد برخورد کردند. آنها گفتند بالای ساختمانش یک بالکن ساخته بود. حضرت آن را که دیدند برگشتند. او هم رفت خراب کرد و حضرت آن جمله[6] را فرمودند. منظور این‌که حضرت به این صورت برخورد می‌کردند. چرا؟ چون «النفس راغبة اذا رغبتها». شوخی نیست. نفس اگر سراغ دنیا رفت، دیگر می‌رود. یک سرازیری است؛ اولش می‌گوید یک قدم بر می‌دارم و بعد دوباره به جای اول بر می‌گردم. نمی‌داند که اینجا سرازیری سقوط است. یک قدم که برداشت، نه تنها نمی‌تواند برگردد، بلکه لحظه به لحظه سرعت او در رفتن به ته دره بیشتر می‌شود. انبیاء و اوصیاء مهم بودن این را می‌دانند. خب حضرت چه می‌فرمایند؟

«**وَاللّٰهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِی هَذِهِ**»؛ همان پیرهن پشمین است. این قدر این پیراهن را رفو کردم و وصله زدم، «**حَتَّی اسْتَحْیَیْتُ مِنْ رَاقِعِهَا**»؛ به قدری که وقتی دوباره می‌خواهم بزنم او ببرم و بگویم یک وصله دیگر بزن، خجالت می‌کشم. حضرت قسم هم ضمیمه می‌فرماید «**وَلَقَدْ قَالَ لِی قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْکَ**»؛ این پیرهن را بنداز، دیگر چیزی از آن نمانده است! این را برای این جمله خواندم: «**فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّی فَعِنْدَ الصَّبَاحِ یَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَی**»؛ بینی و بین اللّٰه من نباید این جمله را بخوانم. چون برای امثال من، سر و پا خجالت و حسرت است. چرا پیرهن را ننداختم؟ «السری» سیر کننده در شب است. افرادی که در شب سیر می‌کنند، «قوم سری» هستند. می‌گوید وقتی آفتاب طلوع می‌کند، آن وقت معلوم می‌شود کسانی که شب رفتند کجا رسیدند و کسانی که سر جایشان خوابیدند کجا هستند! صبح می‌شود من همان جایی هستم که بودم. همان جایی که خوابیدم بلند می‌شوم. اما کسی که شب تا صبح رفته، در تاریکی می رفته، نشان نمی داده که کجا می‌رسد، اما وقتی خورشید آمد و پرده برداشته شد، می‌بیند کیلومترها و فرسخها از من فاصله گرفته است. «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ یَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَی»؛ یعنی وقتی صبح شد، ستایش می‌کنند کسانی را که شب تا صبح سیر کرده‌اند. رفتند و به وطن رسیدند، کسی که خوابید، می‌بیند از وطن و از اهل و بچه و پدر و مادر دور است. چون شب نرفت آن راهی را که باید برود و مسافرت را پایان بدهد.

اینها چیزهایی بود که من دیدم. در آیات شریفه هم که می‌توانید بسیار ببینید. «وَمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»[7]. حال به صفحه هفتاد و شش، در کتاب مبارک توحید صدوق برگردیم

حدیث سی و یکم.

---

[1]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة (بر أساس چاپ آل البیت)، ج ۵، ص ۱۱.

[2]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة (بر أساس چاپ آل البیت)، ج ۵، ص ۵.

[3]. نهج البلاغه (بر أساس نسخ صبحي صالح)، ج 1، ص ۲۲۶.

[4]. شیخ طبرسی، مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۴۳.

[5]. الشعراء، آیه ۱۲۸.

[6]. «إن لكل بناء يبنى وبال على صاحبه يوم القيامة، إلا ما ال بدّ منه».

[7]. الحدید، آیه ۲۰.

بازبینی #3
ایجاد شده 12 نوامبر 2025 15:21:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 نوامبر 2025 13:22:43 توسط ... .